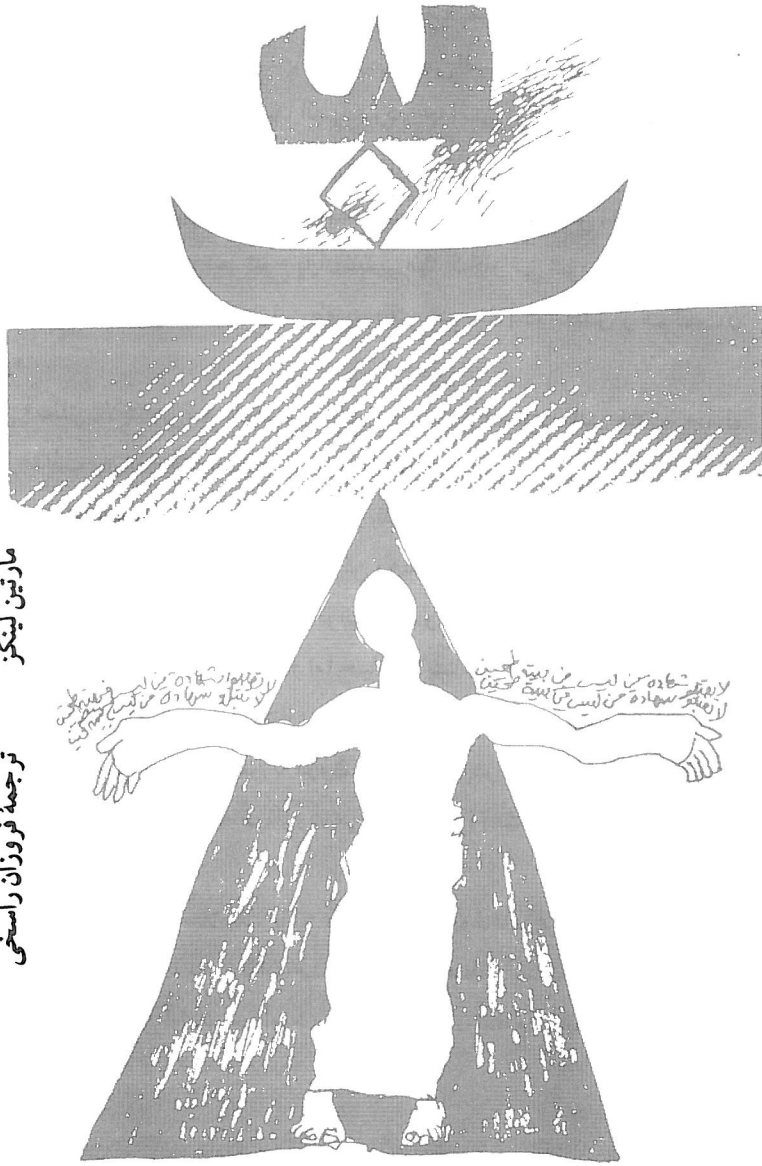


# اصالت عرفان اسلامی\*

مارتین لینگز

ترجمہ فروزان راستخی



نقد و نظر / سال چهارم / شماره سوم و چهارم، ۱۶۲

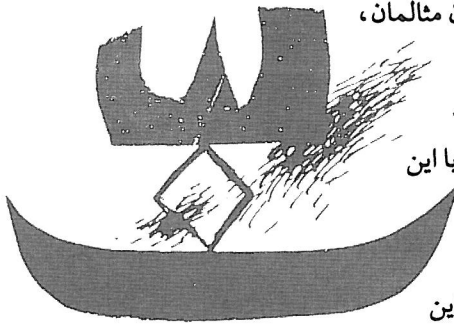
عارف بزرگ اندلسی، محی الدین ابن عربی، دعایی می خواند که بدین ترتیب آغاز می شد: 'مرا به عمق دریای یکتایی نامتناهی ات وارد کن'<sup>۱</sup>؛ و در رسائل عارفان مسلمان، این 'دریا' بارها و بارها ذکر می شود. اشاره رمزی به "غایت"ی که طریقتشان متوجه به سوی آن است نیز از همین 'دریا' حکایت دارد. بنابراین، براساس این رمز، پاسخ به سؤال 'عرفان اسلامی چیست؟' را با این سخن آغاز کنیم که: وحی الهی گاهی مانند یک موج جزر و مدی بزرگ از دریای بیکرانگی بر سواحل جهان محدود ما 'فرو می آید'؛ و عرفان اسلامی استعداد و راه و روش و علم غوطه وری در جزریکی از این امواج و، به همراه آن موج، دوباره بازگشتن به سوی منشأ سرمدی و نامتناهی آن است.

'گاهی': این قید تعبیری است برای تسهیل مطلب، که خود نیازمند تفسیر است؛ زیرا از آنجا که هیچ فصل مشترکی بین منشأ این موج و سرنوشت آن وجود ندارد، زمانی بودنش، ناگزیر و به صورت اسرارآمیزی، از ذات بلازمان بهره مند است؛ درست همان گونه که محدودیتش، ناگزیر، از ذات نامتناهی بهره مند است. چون زمانی است، ابتدا باید در لحظه خاصی از تاریخ به این جهان برسد؛ اما آن لحظه به یک معنا فوق زمان خواهد بود. کتاب آسمانی مسلمانان، شب نزول خود را بدین صورت توصیف می کند: بهتر از هزارماه<sup>۲</sup>. نیز باید پایانی متناظر با آغاز وجود داشته باشد، اما آن پایان آن قدر دور است که از منظر انسانی قابل پیش بینی نیست. قوانین الهی برای همیشه وضع شده اند.<sup>۳</sup> اثر دیگر امر حاضر سرمدی در کتاب آسمانی مسلمانان این خواهد بود که این کتاب همواره نازل می شود و همواره صاعد می شود؛ به این معنا که در واقع، و برای هر فردی که وارد حوزه اش می شود نزول و صعودی دارد.

تنها یک آب هست، اما هیچ دو وحیی از لحاظ ظاهری مانند هم نیستند. هر موجی به حکم سرنوشتش ویژگیهای خاص خود را دارد؛ یعنی مقتضیات خاص زمانی و مکانی ای که مقدر شده است که در قبال آن و در واکنش به آن نازل شود. این مقتضیات، که شامل همه نوع قابلیتها و استعدادهای قومی است و از مردمی به مردم دیگر بسیار متفاوت است، می تواند به حفره ها و گودیهای تشبیه شود که در سر راه این موج قرار دارند. اکثریت عظیم مؤمنان منحصراً علاقه مند به آبی هستند که این موج در این ظروف برجای می گذارد و همان وجه ظاهری دین است.

از سوی دیگر عرفا - که عرفان اسلامی نوعی عرفان است - ذاتاً بیش از هر چیز به 'اسرار





ملکوت الهی، علاقمندند؛ و بنابراین، به تبع همان مثالمان، درست است که بگوییم عارف کسی است که در نتیجه، بیشتر دلمشغول موج فروکشنده است نه دلمشغول آبی که آن موج برجای نهاده است. با این حال، او مانند بقیه همکیشان به این آب به جا مانده نیازمند است - یعنی نیاز دارد به صورتهای ظاهری دینش که مربوط است به فرد انسانی، از این

حیث که فرد انسانی است. زیرا اگر پیرو سندی چه چیزی در عارف هست که می تواند با موج فروکشنده فروکشیده شود، بخشی از پاسخ این خواهد بود: نه جسمش و نه روحش. بدن نمی تواند تا هنگام قیامت، که اولین مرحله جذب مجدد بدن - و همراه با آن، کل نشاء مادی - در نشاهای عالی تر وجود است فروکشیده شود. و اما روح، باید تا هنگام مرگ بدن صبر کند. تا آن زمان، گرچه نامیراست، در جهان میرایی زندانی است. به هنگام مرگ غزالی، عارف بزرگ قرن یازدهم، شعری را که هنگام بیماری منجر به فوتش سروده بود کنار بالینش یافتند؛ این بیت در آن شعر آمده است:

من یک پرنده ام؛ این بدن قفسم بود

اما پرواز کرده ام و آن را همچون یادگاری ترك می گویم.<sup>۴</sup>

دیگر عارفان بزرگ مسلمان نیز چیزهایی گفته اند که تعابیر دیگری از همین مطلب است: اما آنان در نوشته ها یا گفته ها یا زندگی شان این امر را هم روشن کرده اند - و این برای ما، معیار عظمت آنان است - که پیش از مرگ و علی رغم وجود 'قفس' چیزی در آنان قبلاً فروکش کرده است؛ چیزی که به صورت قیاس ناپذیری مهم تر از هر چیزی است که باید منتظر مرگ شود تا آزادش کند.

آنچه را که متحقق شدن به حقایق معنوی به عقب و به سوی آن منشأ اعلی می کشد می توان مرکز آگاهی خواند - این دریا علاوه بر آن که بیرونی است درونی هم هست - و طریق عرفا، گویی یک بیداری تدریجی است، 'به سوی عقب' و در جهت وصول به اصل وجود آدمی؛ به یاد آوردن خود برین که از خود انسانی بی نهایت فراتر می رود و چیزی جز آن عمقی نیست که امواج به سوی آن کشیده می شوند.

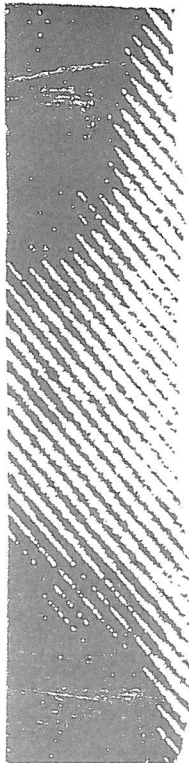


با استفاده از تمثیلی بسیار متفاوت که به تکمیل تمثیل اولی کمک خواهد کرد، می توانیم این جهان را به یک باغ تشبیه کنیم - یا به تعبیر دقیق تر، به یک باغ قلمستان، زیرا چیزی در آن نیست، که با عنایت به این که در نهایت، به جای دیگری انتقال داده می شود کاشته شده باشد. میانه باغ را به درختانی از گونه ای بسیار عالی اختصاص داده اند؛ گرچه نسبتاً کوچکند و در گلدانهای سفالی رشد می کنند، اما همین که به آنها می نگریم، توجهمان یکسره به یکی از آنها جلب می شود که به صورت چشمگیری، از همه بهتر است و در انبوهی و توان رشد، بر بقیه تفوق بسیار دارد. علت این امر به چشم نمی آید، اما بی نیاز از هر جستجویی، بی درنگ می دانیم که چه اتفاقی افتاده است: این درخت به نحوی توانسته است ریشه اش را از طریق ته گلدانی که در آن کاشته شده، در ژرفای زمین استوار کند.

این درختان همان ارواحند، و آن درخت همان کسی است که، به قول هندوان، 'در [همین]

حیات، آزاده شده' است؛ کسی که آنچه را عرفای مسلمان 'مقام عالی' اصطلاح می کنند دریافته است؛ و عرفان اسلامی راه و وسیله ای است برای این که، از طریق 'منفذ کوچک'ی که در ژرفای جان هست، در ساحت روح محض و حد و حصر ناپذیر، که خود به ذات الهی راه می برد، ریشه بدوانیم. بدین سان عارف مسلمان کامل، از این که مانند سایر انسانها در جهان صورتها زندانی است آگاه است، اما برخلاف آنان این راه می داند که آزاد است؛ آزادی ای که به صورت قیاس ناپذیری بر زندانی بودنش غلبه می کند. بنابراین می توان گفت که او دو مرکز آگاهی دارد: یکی انسانی و دیگری الهی، و او می تواند یک بار از یکی سخن گوید و بار دیگر از دیگری؛ که این امر بعضی تناقضات ظاهری را توجیه می کند.

گام نهادن در طریق عرفا، گویی به دست آوردن یک بُعد اضافی است؛ زیرا این طریق چیزی جز بُعد عمق نیست.<sup>۵</sup> در نتیجه، همان گونه که بعداً به صورت مشروح تری خواهید دید، حتی عارف آن عباداتی را که در آنها با بقیه همکیشانانش سهیم است، و او نیز بدانها نیاز دارد تا روحش را متعادل کند، از لحاظ ظاهری آن گونه انجام نمی دهد که دیگران انجام می دهند؛ بلکه آن را از همان دیدگاه باطنی عمیقی که ویژگی همه عبادات اوست، و از لحاظ روشی





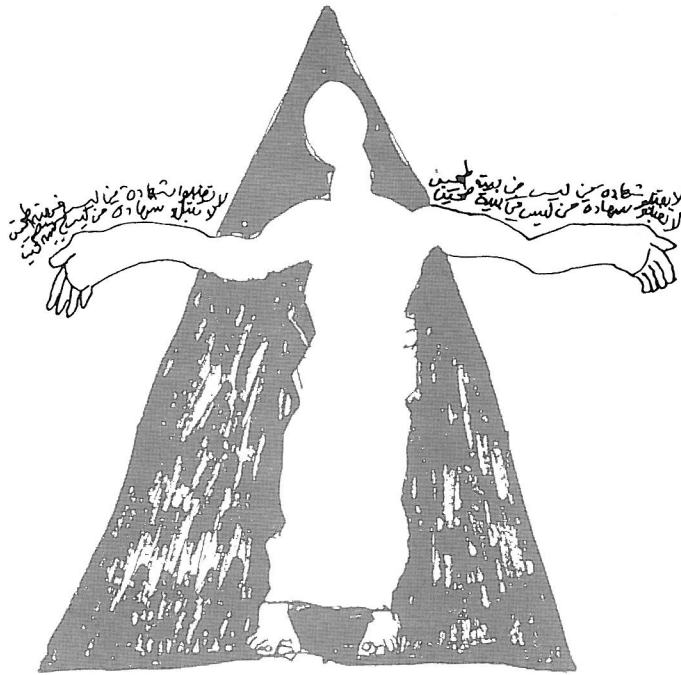
مجاز به رها کردن آن نیست، انجام می دهد. به عبارت دیگر، او نباید از این حقیقت غفلت کند که آبی که موج برجای می نهد همان آبی است که فروکشیده می شود. به همین قیاس، نباید فراموش کند که روحش، مانند آبی که در صورتها 'زندانی شده'، اساساً متفاوت با روح متعالی، که او دنباله آن است، نیست؛ مانند دستی که از ظرفی بیرون می آید و به آن داخل می شود و آنگاه، عاقبت بیرون کشیده می شود.

اگر جهت انتخاب عنوان این فصل هنوز روشن نیست، تا اندازه ای به این دلیل است که کلمه 'اصیل'، با معانی ای پوشیده شده است که به ماهیت اصالت ربطی ندارد، بلکه محدود به یکی از پیامدهای اصالت، یعنی متفاوت یا غیر معمول یا فوق العاده بودن، است. 'اصیل' حتی مترادف با 'نابهنجار' که انحرافی نامعقول است به کار برده می شود؛ زیرا اصالت واقعی همواره یک هنجار است. با اراده بشری نمی توان به آن دست یافت، حال آن که دستیابی به امر ناساز و ناموزون به نحو مضاعفی آسان است؛ دقیقاً بدین سبب که امر ناساز و ناموزون چیزی بیش از درهم ریختگی یک رشته امور عاریتی نیست.

امر اصیل آن است که مستقیماً از اصل یا سرچشمه نشأت گرفته باشد؛ مانند آبِ خالص پاکی که در معرض هیچ تأثیر 'جانبی' ای قرار نگرفته است. بدین سان اصالت با الهام، و بیش از هر چیز با وحی، ربط و نسبت دارد. زیرا اصول [همواره] متعالی اند، چون ورای این جهان و در ساحت «روح مطلق» اند. در نهایت، اصل کمتر از ذات مطلق، نامتناهی و سرمدی نیست - 'البدیع' که یکی از اسماء الهی و به معنای 'پدیدآورنده' است و می توان آن را 'شگفت انگیز' هم ترجمه کرد، از همین جاست. از این دریای امکان نامتناهی است که امواج عظیم جزر و مدّی وحی برمی خیزد، و هر یک از آنها 'به صورت شگفت انگیزی' متفاوت با بقیه است. زیرا هر یک، از ذات واحد و احد که از آن سرچشمه می گیرد نشان دارد، و این نشان همان وصف یگانگی است. و هر یک عمیقاً عین بقیه است؛ زیرا مضمون اساسی پیامش حقیقت واحد و احد است.

در پرتو تمثیل موج می بینیم که اصالت، ضامن اعتبار و تأثیرات است. اعتبار، که راست دینی گویی صورت زمینی آن است، با مدّ موج، یعنی نشأت گرفتن بی واسطه وحی از منشأ الهی اش، پدید می آید؛ و در هر مدّی نوید یک جزر هست، که تأثیر، یعنی لطف قدرت جاذبه مقاومت ناپذیر حقیقت، در آن نهفته است.

تصوف چیزی جز عرفان اسلامی نیست، و این بدین معناست که تصوف جریان اصلی و



قوی ترین جریان آن موج جزر و مدّی است که وحی اسلام را می سازد؛ و از آنچه هم الان گفتیم روشن خواهد شد که تأیید این امر، آن گونه که ظاهراً بعضی گمان می کنند، به هیچ معنا تحقیر ارزش تصوف نیست؛ برعکس، تأیید این معناست که تصوف، هم معتبر است و هم مؤثر.

و اما در باب هزاران مرد و زن در غرب جدید که، در عین حال که مدعی اند که 'صوفی' اند، معتقدند که تصوف مستقل از هر دین خاصی است و همواره وجود داشته است؛ اینان نادانسته تصوف را - اگر بتوانیم همان تمثیل اساسی را به کار ببریم - به حدّ شبکه ای از آبراهه های مصنوعی دور از دریا تنزل می دهند؛ و در نمی یابند که با محروم ساختن عرفان اسلامی از خاص بودنش، و بنابراین از اصالتش، آن را از همه نیروی محرکه اش محروم کرده اند. بدیهی است که آبراهه هایی وجود دارند؛ مثلاً، از آن هنگام که اسلام در شبه قاره هند استقرار یافت، مبادلات فکری بین عارفان مسلمان و برهمنان وجود داشته است؛ همچنین عرفان اسلامی در نهایت، برخی از اصطلاحات و مفاهیم را از مکتب نو افلاطونی پذیرفت. اما بنیانهای عرفان اسلامی قبلاً نهاده شده



بود و سیر بعدی اش مدتها پیش از آن که عوامل عرفانی مشابه و بیگانه بتوانند عناصر غیر اسلامی را وارد کار کنند به صورت قطعی ای تثبیت شده بود، و هنگامی که چنین عواملی سرانجام مشهود افتادند، فقط با سطح آن تماس یافتند.

به عبارت دیگر، عرفان اسلامی، با وابستگی کامل به یک وحی خاص، کاملاً مستقل از هر چیز دیگری است. اما در عین خود بسنده بودن، اگر زمان و مکان مساعدت کنند، می تواند از باغهایی غیر باغ خودش گلهایی بچیند. پیامبر اسلام [ص] فرمود: 'در طلب علم باشید، حتی اگر در چین باشد'.

پی نوشتها:

\* مشخصات کتابشناختی اصل مقاله چنین است:

Lings, Martin, **What is Sufism?**, (London: Mandala Books, 1981), pp.11-16.

1. British Museum Ms. Or. 13453 (3).

۲. قرآن کریم، سوره قدر، آیه ۳.

۳. سفر خروج، باب ۱۲، آیه ۱۴.

4. British Museum Ms. Or. 7561, f.86.

همه شعر در این کتاب ترجمه شده است:

Smith, Margaret, **Al-Ghazali the Mystic** (Luzac, 1944), pp. 36-7.

۵. یا بعد رفعت، که وجه مکمل همان بعد است. در مورد درخت حیات، که قدیس [=ولی] تشخیص آن است، گاهی درختی تصویر می شود که ریشه هایش در آسمان است، مبادا فراموش شود که آن عمق و رفعت از لحاظ معنوی یکی هستند.

